

از جهان اقتصاد

نوشته احمد ضیا صدیقی سپهر:

(قسمت اول):

صندوق بین المللی پول و کشورهای در حال توسعه

پیشدرآمد:

برای فهم بیشتر میزان درد و رنجی که فرآیند جهانی سازی، به اثر تحقق سفارشهای صندوق بین المللی پول، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی و سایر سازمانهای اقتصادی بین المللی، بر کشورهای پیرامونی تحمیل کرده است، ضرور پنداشته شد تا در مورد این نهادهای جهانی، تأمل و درنگی مختصر بدارم.

تأمل در باره صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی، بیشتر از آن جهت هم ضرور است که، این نهادها در سه دهه گذشته در مرکز مسایل اقتصادی جهانی، بحرانهای بین المللی و بازگشت و گذار اقتصاد کشورهای شامل در اقتصاد سوسیالیزم دولتی به اقتصاد بازار آزاد، قرار داشته اند و هم در سیستم اقتصادی بین المللی، نقش عمده را ایفا میدارند، و از ارکان و ساختارهای اساسی جهانی سازی سرمایه مالی به شمار می آیند.

مزید به ساختارهای اساسی فوق نظام کنونی جهانی، سازمانهای دیگری هم در نظام اقتصادی بین المللی، نقش دارند که عبارت اند از: تعدادی از بانکهای منطقه یی که تا اندازه همان نقش بانک جهانی را ایفا می کنند و سازمانهای وابسته به سازمان ملل متحد مثل بر نامه توسعه سازمان ملل متحد و سایر نهادهای همدیگر آنان، که در

آینده به چه گونه گی و نقش آنها در روند انکشاف و توسعه اقتصادهای جهان خواهیم پرداخت.

صندوق بین المللی پول،

در حدود یک سال قبل از پایان جنگ جهانی دوم، سازمان ملل متحد، کنفرانسی را در مورد مسایل پولی و مالی در ۲۱ اپریل سال ۱۹۴۴ در شهر «برتون وودز» ایالت نیوهامپشایر ایالات متحده امریکا دایر نمود. تدویر این کنفرانس بخشی از تلاشهای هماهنگ شده یی بود که برای تأمین مالی بازسازی اروپایی بعد از جنگ و اجتناب از رکودهای اقتصادی آینده سیستم سرمایه داری و مهار نمودن بحرانهای دورانی آن صورت گرفت.

در این کنفرانس نماینده گان ۴۵ کشور اشتراک نموده بودند، کنفرانس پولی و مالی «برتون وودز» توسط رئیس جمهور اسبق امریکا (فرانکلین. د. روزولت) افتتاح گردید، هدف اساسی کنفرانس این بود تا اساس بازسازی اقتصادی برای سالهای بعد از جنگ پی ریزی و بنیاد گذاری شود.

در ختم این کنفرانس، قطنامه موسوم به «بیانیه مشترک ایجاد صندوق بین المللی پول ملل متحد و متفق» صادر شد. حاصل این توافق ایجاد بانک بین المللی ترمیم و توسعه (بانک جهانی) و صندوق بین المللی پول بود. قطعنامه متذکره بعد از امضاء کشورهای اشتراک کننده، بعد از دسمبر سال ۱۹۴۵ به اجرا گذارده شد.

مقر این بنیاد مالی و پولی در پایتخت ایالات متحده امریکا قرار داده شد، تا از یک جانب اتوریته و اقتدار دولت امریکا بر آن تحمیل شود و از جانب دیگر اعتماد به این نهاد نو بنیاد تا حد ممکن تضمین گردد.

انحصارات امریکایی که در طول جنگ دوم جهانی سود قابل ملاحظه یی به دست آورده بودند، مالک سرمایه هنگفتی گردیدند، این سرمایه هنگفت به آنها امکان می داد تا نحوه عمل صندوق بین المللی پول را موافق منافع خود تعیین و سوق و سو بدهند.

قطعنامه یی که در ختم کنفرانس صادر شد و بعداً تبدیل به اساسنامه صندوق بین المللی پول گردید، نقش و موقعیت برتر و مستحکم تر برای امریکا در سیستم پولی

و اعتباری جهان به وجود آورد، به دالر امریکایی ارزش معادل طلا بخشید و دالر امریکایی یگانه پول ارز رایج در تجارت خارجی و مبادلات بین المللی گردید. سایر کشورهای سرمایه داری نیز طبق اساسنامه صندوق بین المللی پول، مکلف به پذیرش برابری پول خود با طلا و دالر امریکایی گردیدند. بدین ترتیب دالر بعد از جنگ دوم جهانی علاوه بر این که ارز رایج در مبادلات بین المللی شد، به عنوان ذخیره پولی و ارزی کشورها نیز مورد استفاده قرار گرفت. اغلب تحلیل گران اقتصادی به این نظر اند که: دلیل اصرار امریکا بر ثبات برابری پولها نسبت به یک دیگر، این بود که انحصارات امریکایی در طول جنگ دوم جهانی مبالغی هنگفتی به کشورهای متحد خود قرضه داده بودند، و بعد از جنگ جهانی دوم طلبات امریکا از سایر کشورهای سرمایه داری افزایش چشمگیری پیدا کرد، بدین علت امریکا خواهان آن بود که طلبات خود را بدون کم و کاست به ارزش اولیه دریافت کند، چنانچه نرخ تبدیل پولها به یک دیگر ثابت نمی بود، سرمایه گذاریها و حق طلبیهای امریکا در معرض خطر کاهش و سقوط قرار می گرفت. با تشکیل صندوق بین المللی پول و اجرای مقررات مربوطه، لیره استرلینگ که قبل از جنگ دوم جهانی نقش مسلط در تجارت و اقتصاد جهان داشت به مقام دوم تنزیل کرد و انحصارات و بانکهای امریکایی موفق به کسب تسلط و سیادت برای دالر در اقتصاد بین المللی شدند. مطابق قطعنامه تصویب شده هر کشور امضا کننده موظف بود، مبلغی را به یک بنیاد مرکزی بپردازند. در اولین سالهای تأسیس صندوق بین المللی پول، ایالات متحده امریکا به منزلت بزرگترین اقتصاد جهان و کشوری با ذخایر کافی طلا، بزرگترین سهم، یعنی (۳۱/۵) فیصد حق رای صندوق بین المللی پول را کسب نمود در ختم جنگ دوم جهانی، ذخایر طلای امریکا به ارزش ۲۴ میلیارد دالر امریکایی بالغ شد، که حدود ۸۰ فیصد مجموع ذخایر طلای جهان را تشکیل می داد. سهمیه یی هر کشور تعیین کننده سطح قرض گیری و نیز حق رای او در صندوق است. در اوایل دهه هشتاد ۱۹۸۰ مطابق سهمیه تعیین شده حق رای امریکا ۲۲% و از اتحادیه اروپا ۲۷% بود.

(فعالاً با این که امریکا بزرگترین پرداخت کننده پول به صندوق بین المللی پول است، حق رای آن به ۱۷،۸ فیصد کاهش یافته است)، بریتانیا با پنج عضو دیگر صندوق بین المللی پول، که عضو کشورهای مشترک المنافع، کامنولت بودند «هند، آفریقایی جنوبی، استرالیا، نیوزیلند و کانادا» با ۲۷ فیصد در رده دوم حق رای قرار گرفتند، وسعت امپراطوری کامنولت و سهم آن در صندوق بین المللی پول در واقع توجیه کننده نفوذ بزرگ انگلستان بر صندوق می باشد. فرانسه با وجود آنکه یک قدرت بزرگ استعماری بود، توانست فقط ۵ فیصد حق رای را در صندوق به دست بیاورد. با وجود آنکه اتحاد شوروی آن زمان، در شماری اعضای مؤسس کنفرانس «برتون وودز» قرار داشت، اما استالین بعد از عضویت در آن، کناره گیری کرد.

صندوق بین المللی پول وجوه دریافتی را تحت شرایط معین به شکل کریدت و اعتبارات برای آنده از کشورهای عضو که تحت شرایط اضطراری اقتصادی قرار می گرفتند، پرداخت می نمود.

شرایط صندوق بین المللی پول در مورد پرداخت کریدتها و اعتبارهای اضطراری برای کشورهای عضو، در سالهای پایانی دهه پنجاه قرن ۲۰ فورمولبندی گردید. به اساس شرایط وضع شده یی صندوق بین المللی پول، کشورهای عضو برای دریافت کریدتها و اعتبارات مورد نظر، مجبور اند مسوولین صندوق را قانع سازند که، سیاست اقتصادی و مالی شان، بر اساسی نهاده شده که ثبات دایمی در ارزهای خود را ایجاد کرده، و به تسعیر معین دست پیدا نمایند و یا نرخ موجود را ثابت نگهدارند.

حق اتخاذ تصمیم پرداخت کریدتها، اعتبارها و تعهدات در صلاحیت صندوق بوده، کشور گیرنده، حق تصمیم گیری را ندارد.

با توجه به این که صندوق، مرکز ثقل سیاست خود را در مورد اقتصاد کل از جمله روی تسعیر تعیین شده، متمرکز نموده است، برایش امکان پذیر است که سیاست بودجه ملی، پرداختهای دولتی، سیاست مالیاتی و همچنین بخش عمومی اقتصاد و از طریق آن عملاً همه یی دیگر وجوه زنده گی اقتصادی کشور قرض گیرنده را تحت کنترل خود در آورند. معمولاً پالیسی صندوق طوریست که کریدتها و اعتبارها را به اقساط کوچک به کشور قرضه گیرنده اعطا می نماید، بدین ترتیب صندوق بین

المللی پول کنترل دایمی و پیوسته خود را بر کشور مدیون حفظ کرده آن کشور را مجبور به قبول پیشنهادات و سیاستهای مورد نظر خویش می سازد. اساسنامه صندوق بین المللی پول، حاصل مذاکرات پیچیده و تلفیق نظریه های کارشناسان و اقتصاددانان برجسته و ایدیولوژیهای مدافع سیستم سرمایه داری بود. دولت امریکا و انگلستان که از جمله برگزار کننده اصلی کنفرانس پولی و مالی جهانی «برتون وودز» بود، محور اساسی مذاکرات را به دست داشتند، این مذاکرات را از طرف ایالات متحده امریکا معاون وزیر مالیه آنکشور «هاری دکستر وایتز» Harry Dexter Whites و از جانب بریتانیا اقتصاد دان برجسته جهان سرمایه، جان مینارد کینز Jahn Maynard keznes پیش می برد.

بنابر این که امریکا با داشتن حق رای بیشتر از موضع مستحکم تر و موقعیت بهتر برخوردار بود، در پایان مذاکرات، انگلیسها با دادن امتیازات بیشتر، طرح پیشنهادی «وایتز»، معاون وزیر مالیه امریکا را پذیرفتند. «وایتز»، اقتصاد دان مشهور امریکایی، به منظور جلوگیری از تکرار مشابه بحران اقتصادی دهه ۳۰ قرن ۲۰ «بحران بزرگ» طرح بنیاد تثبیت کننده را پیشنهاد نمود، می بایست این بنیاد، با یک بانک بازسازی و توسعه، همکاری نماید و اعتبارهای دراز مدت بازسازی به دالر امریکایی به تمام کشور های غربی پرداخت نماید همین طرح، اساس و پایه صندوق بین المللی پول و بانک جهانی بود.

«جان مینارد کینز» برای این منظور تشکیل یک اتحادیه تصفیه «Clcori Union» و پایه ریزی یک پول فراملی، به نام یونیتاز «UNITAS» را در نظر داشت.

در نخستین سال فعالیت صندوق ۱۹۴۵، وظیفه اصلی صندوق بین المللی پول روشن بود، عمده ترین وظیفه صندوق این بود که باید تمام فعالیتهای خود را روی ثبات بخشیدن به اقتصادهای ملی کشورهای بزرگ صنعتی در سالهای پس از جنگ متمرکز کند و این در واقع سیاست مقطعی و جاری انحصارات امریکا بود، چنانچه وزارت اقتصاد امریکا در این رابطه بیان نموده بود که: باید یک بنیاد چند ملیتی تشکیل شود، به این هدف که از بروز اختلافات در امر تبادل پرداختها و فروپاشی

سیستمهای پولی و اعتباری پیشگیری کند، راه اندازی تجارت جهانی را تضمین و در تامین سرمایه لازم برای بازسازی صدمات و تخریبات جنگی و نیز ارایه کمکهای اقتصادی مورد استفاده قرار گیرد. به بیان دیگر وظیفه نخست صندوق، تأمین سیادت سرمایه مالی جهانی بر اقتصاد ملی کشورهای صنعتی بود.

صندوق بین المللی پول با موازات رشد و انکشاف سیستم سرمایه داری جهانی به تدریج طی سالهای بعد از تأسیس خود، از مقاصد و اهداف اولیه خود فاصله گرفت، توجه اولیه صندوق به اقتصاد کینزی که بر نارسائیهای بازار و تقویه نقش دولتها در ایجاد شغل تأکید داشت، جای خود را به افسون بازار آزاد دهه ۸۰، که بخشی از استراتژی نیولیبرالیزم و سیاست مشترک میان صندوق بین المللی پول، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی و وزارت خزانه داری امریکا است داد و صندوق عملاً در مسیر کاملاً متفاوت از راهکار اولیه، برای «توسعه» و تثبیت اقتصادی کشورهای پیرامونی قرار داده شد. (ادامه دارد)

(قسمت دوم):

نوشته احمد ضیا صدیقی سپهر:

صندوق بین المللی پول و کشورهای در حال توسعه،

تأسیس صندوق بین المللی پول و بانک جهانی نتیجه بخشی از تلاشهای انحصارات مالی جهانی بود که برای تامین مالی بازسازی اروپای بعد از جنگ و اجتناب از رکودهای اقتصادی صورت گرفت، اسم واقعی بانک جهانی «یعنی بانک بین المللی ترمیم و توسعه» نشان دهنده ماموریت اولیه آن است. (واژه توسعه بعداً به آن اضافه شد)، در آن زمان بسیاری از کشورهای در حال توسعه هنوز تحت استعمار بودند و مسایل مربوط به توسعه این کشورها از دیدگاه مدافعان نظام سرمایه داری جهانی، وظیفه حاکمان اروپایی شان تلقی می شد.

در مذاکرات «برتون وودز» اساساً در مورد چه گونه گی حمایت صندوق بین المللی پول، از توسعه اقتصادی و بازسازی کشورهای در حال توسعه و رشد، بحث و مذاکره

یی به عمل نیامده و اصولاً چنین امری به عنوان بخشی از وظایف آن پیشبینی نشده بود، دلیل آن به نظر «جوزف استیگلیتز»، معاون اسبق صندوق بین المللی پول و نویسنده کتاب «جهانی سازی و مسایل آن» این بود که: (فرض شده بود که، بهبود یافتن اقتصاد ملی کشورهای صنعتی اروپای غربی، عملاً باعث ترقی اوضاع اقتصادی در کشور های مستعمره و در حال توسعه خواهد شد).

آنچه روشن است این که: سیاستهای صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، هیچگاهی از موثریت لازم و سازنده در امر توسعه و انکشاف اقتصادی - اجتماعی کشورهای پیرامونی بر خوردار نبوده، یکی از دلایل عدم موثر بودن این دو نهاد جهانی، طبق نظر مدافعان این نهادها این بود که، صندوق بین المللی پول، فقط از اقتصاد پیشرفته کشورهای اروپایی صنعتی، که از سابقه چندین قرن صنعتی، نیروی کار متخصص و سیستم پیشرفته مالی برخوردار بوده، تجربه داشته، نه از روندها و ساختارهای درونی اقتصادی - اجتماعی کشورهای پیرامونی، یعنی به این معنا که صندوق بین المللی پول و بانک جهانی پیوسته خواسته است تا الگوی کشورهای پیشرفته صنعتی اروپایی را بدون در نظر داشت ویژه گیهای کشورهای پیرامونی به آنها تحمیل بدارند. و صرف نظر از خصوصیات ذاتی و درونی زیر ساختها و فراساختارهای هر یک از کشورهای پیرامونی، مدل متحدالمال ایدیولوژی شده یی را توصیه بدارند.

اغلب نظریه پردازان و مدافعان نظام بازار آزاد، به ناکامی صندوق بین المللی پول در امر توسعه و ثبات اقتصادی کشورهای پیرامونی، اعتراف نموده اند.

جوزوف استیگلیتز (Joseph E. Stiglitz) برنده جایزه نوبل اقتصاد، در سال ۲۰۰۱ و «مایکل موسی» معاون اسبق صندوق بین المللی پول، در پی استعفای خود از مقامهای شان، در اعتراض به سیاستهای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در رابط به جهانی سازی اقتصاد و وضعیت کشورهای در حال رشد، کتابهای را در انتقاد از این سیاستها به رشته تحریر در آورده اند.

«استیگلیتز»، در کتاب خود «جهانی شدن و ناراضیان»، با اشاره به بحران مالی جنوب شرق آسیا، عامل به وجود آمدن بحرانهای متذکره را نتیجه تاثیر سیاستهای

نادرست و دیکته شده این دو نهاد بین المللی می داند و توضیح می دهد که، این سیاستها، نه تنها عامل ثبات، توسعه و جلوگیری از بحران مالی نبوده، بل خود زمینه ساز بحران مالی و بی ثباتی گردیده، مایکل موسی در کتاب «ارجنتاین و صندوق از پیروزی تا تراژیدی»، سیاستهای صندوق بین المللی پول را عامل بحران مالی و اقتصادی ارجنتاین می داند.

جوزف استیگلیتز، در نقد از طرحها و سیاستهای صندوق بین المللی پول و بانک جهانی در اثر معروف خود «جهانی سازی و مسایل آن» می نویسد: {امروز این دو سازمان، بازیگران اصلی اقتصاد جهانی اند، نه فقط کشورهایی را که محتاج به کمک آنها هستند، بل حتی کشورهایی که به «مهر تائید» آنها نیاز دارند تا بتوانند به بازار سرمایه دسترسی داشته باشند، باید به نسخه های درمانی آنها عمل کنند، نسخه های که بازتاب نظریه ها و ایدیولوژی آنان در مورد آزادی بازار است، پیامدهای این امر برای بسیاری از مردم، فقر و فاقه گی و برای بسیاری از کشورها هرج و مرج سیاسی و اجتماعی بوده است. صندوق بین المللی پول، در همه زمینه های فعالیت خود، از توسعه گرفته تا مدیریت بحران و نیز در کشورهای که از اقتصاد کمونیزم به اقتصاد بازار متحول می شود، دچار اشتباه شده است، برنامه های تعدیل ساختار اقتصادی صندوق، حتی در کشورهای نظیر بلیوی که مو به مو برنامه های صندوق را اجرا کرده اند، موجب رشد پایدار نشده است. در بسیاری از کشورها ریاضت اقتصادی شدید، رشد اقتصادی را کند کرده است، در بسیاری از کشورها، اشتباههایی که در ترتیب زمانی و سرعت انجام اصلاحات، صورت گرفته بیکاری را بالا برده و فقر را گسترش داد است. بعد از بحرانی که در سال ۱۹۹۷ گریبانگیر کشورهای آسیایی شد، سیاست صندوق بین المللی پول این بحران را در کشورهای اندونیزیا و تایلند تشدید کرد. آزاد سازی بازارها در امریکای لاتین تنها یک و یا دو مورد موفقیت داشته، مثلاً از توفیق کشور چیلی زیاد صحبت می شود، ولی سایر کشورهای این قاره هنوز باید جبران یک دهه رشد از دست رفته را بکنند، امروز بسیاری از این کشورها نرخ بیکاری بالا و مزمونی دارند، مثلاً در ارجنتاین از سال ۱۹۹۵ نرخ بیکاری دو رقمی بوده، در حالیکه تورم هم پایین نگه داشته شده است، سقوط

اقتصاد ارجنتاین در ۲۰۰۱ یکی از تازه ترین ناکامیها، طی سالهای اخیر است. به توجه به نرخ بیکاری بسیار بالا برای مدتی قریب هفت سال، تعجب در این نیست که شهروندان این کشور بالاخر سر به شورش گذاشتند، بل تعجب اینجاست که آنان چه طور برای مدتی طولانی این فشار را تحمل کردند، حتی در کشورهایی که تا حدودی رشد داشته اند، این رشد بیشتر به سود طبقات ثروتمند و خاصه قشر ده در صد بالای درآمد بوده، در حالی که فقر در حد بالایی باقی مانده و حتی درآمد قشرهای پایین تر کاهش هم یافته است.

صندوق بین المللی پول، هنگام انعقاد قرارداد های پرداخت قروض و اعتبارها به کشورهای در حال توسعه و رشد، سیاستهای را موسوم به «برنامه تثبیت اقتصادی» به آنها تحمیل میکند. برخی نکات برجسته این برنامه عبارت اند از:

- لغو نظارت دولت بر معاملات ارزی،
- تنزیل ارزش پول،
- محدودیت اعتبارها به بخشهای تولید ملی و واگذاری اعتبارهای صادراتی به سرمایه داران داخلی و خارجی،
- جلوگیری از افزایش دستمزدها،
- لغو سبسایدیهای دولتی به طبقات محروم و کم درآمد جامعه،
- عدم کنترل دولت بر قیمتهای داخلی و گشودن دروازه های کشور به روی سرمایه خارجی.

شرایط فوق که در برنامه «تثبیت اقتصادی» صندوق بین المللی پول تسجیل گردیده و بر کشورهای پیرامونی تحمیل می گردد، در واقع موقعیت رقابت عادی را از تولیدات ملی این کشور ها گرفته و آنها را تابع برنامه های گلی بانک جهانی می سازد.

مؤجز این که: نیم قرن پس از تأسیس صندوق بین المللی پول، اغلب تحلیلگران اقتصادی به این نتیجه رسیده اند که، صندوق بین المللی پول که هدف اساسی خود

را اعطای وام به کشورهای که با رکود مواجه اند و کمک به کشورها، برای برگرداندن اقتصاد شان به تعادل و اشتغال کامل، قرار داده بود، در تحقق وظایف مطروحه خود با شکست مواجه شده. در نتیجه تحمیل سیاستهای دیکته شده امریکایی صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، به ویژه بعد از نیمه اخیر قرن گذشته، بحرانهای جهانی مکرر تر و عمیق تر شده اند، بر اساس گزارشات که در صورت جلسه کنفرانس که به همکاری بانک فدرال، «رزروشیکاگو» و مؤسسه توسعه اقتصادی بانک جهانی در ۱۹۹۸ منتشر شده، حدود یکصد کشور به بحران شدید مواجه بوده اند.

بسیاری از سیاستهای توصیه شده توسط صندوق، به ویژه در زمینه آزاد سازی بازار سرمایه و خصوصی سازی، به بی ثباتی جهانی کمک کرده اند، کمکها و برنامه های صندوق برای کشورهای در حال توسعه و فقیر نه فقط به تثبیت اوضاع این کشورها کمک نکرده، بل در بسیاری موارد باعث بی ثباتی و تداوم رکود و تشدید استثمار کشورهای پیرامونی شده است. یکی از نمونه های ناکامی این دو نهاد مالی و پولی جهانی، بحران مالی سال ۱۹۹۷ کشورهای آسیائیس، افزایش فشار سرمایه مالی فراملی در زمینه پرداخت قروض و سود آن، اقتصاد این کشورها را به ورطه نابودی کشانید، در نتیجه روند خصوصی سازی که با فشار نهادهای مالی جهانی توأم بود، دولتهای این کشورها مجبور گردیدند داراییهای عامه و دولتی را به قیمت ارزان بالای سکتور خصوصی بفروشند و این مسأله باعث آن گردید که تسلط دولتهای ملی بر منابع اقتصادی ضعیف و نقش آن در حل مسایل اقتصادی و اجتماعی کم رنگ گردد. عملکرد این سه نهاد مالی، پولی و تجاری جهانی (بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و سازمان تجارت جهانی) نشان می دهد که اینها عملاً به منظور تحقق سیاستهای سود جویانه و استثمار هرچه شدید تر کشورهای پیرامونی، خود، نقش دولتها را ایفا می نمایند.

امروز خصوصی سازی به مثابه یکی از ابزارهای جهانی شدن، سیاستیست که صندوق بین المللی پول و بانک جهانی برای در اختیار گرفتن اقتصاد کشورهای پیرامونی به کار بسته اند، تاثیر خصوصی سازی بالای اشتغال، از مباحثی است که بیشتر از سایر سیاستهای امپریالیستی جهانی شدن، کارگران از آن متحمل زیانهای جبران ناپذیر

گردیده است. سیاست خصوصی سازی به ویژه در سه دههٔ اخیر تمامی جهات فعالیت‌های اقتصادی و مزید بر آن کلیه شئون زنده گی بشری در عرصه های اجتماعی، علمی، فرهنگی، بهداشت، آموزش و پرورش، سرگرمی و اطلاع رسانی را هدف قرار داده است. روند خصوصی سازی از یک طرف بخش‌های را که جنبهٔ عام المنفعه داشته اند، از قبیل انرژی، حمل و نقل، پست، تلفون، و ارتباطات (در بسیاری از کشورهای سرمایه داری در اختیار سکتور عامه «دولت» قرار داشتند) زیر شعار «روند جهانی شدن» مورد تهاجم قرار داده است و از جانب دیگر به طور سیستماتیک باز پسگیری، کلیه امتیازاتی را که طبقهٔ کارگر و سایر زحمت کشان در طی ۱۵۰ سال اخیر با مبارزات خونین خویش به دست آورده اند، مانند آموزش رایگان، بهداشت ملی، بیمه های اجتماعی، کمک هزینه مسکن، بیمه بیکاری، مزایای باز نشسته گی و نظیر آنان را در دستور کار خود قرار داده است.

سیاست آزادی سازی که از طرف نهادهای مالی و تجاری جهانی تعقیب می گردد، مصیبتی دیگر است که بر کشورهای تحمیل می گردد، مفهوم آزادی سازی، عبارت است از، حذف مداخله دولت در بازارهای مالی، بازار سرمایه و رفع موانع تجاری که دارای ابعاد زیادی است. امروز حتی صندوق بین المللی پول هم قبول دارد که در این کار زیاده روی کرده است و آزاد سازی بازارهای مالی و سرمایه به بحرانهای مالی جهانی در دههٔ ۹۰ کمک کرده است و می تواند یک اقتصاد کوچک نو ظهور را به کلی ویران کند. (ادامه دارد)

قسمت سوم):

نوشتهٔ احمد ضیا صدیقی سپهر:

ظهور نظام مالی جدید بعد از جنگ دوم جهانی،

در نتیجه توافق اعضای اشتراک کننده کنفرانس «برتون وودز» که در ۲۱ اپریل سال ۱۹۴۴ در ایالت نیوهمپشایر ایالات متحدهٔ امریکا دایر گردید، نظام مالی جدید جهانی به وجود آمد و اصول اساسی و استراتژی آن نظام، در این کنفرانس تدوین و تصویب گردید.

نظام جدید مالی، رسماً به نام «نظام پایه طلا - ارز» (Exchange Gold Standard) نام گرفت.

براساس پرنسپهای این نظام، طلا به عنوان پولی که مورد پذیرش همه بود، و به عنوان ذخیره توسط بانکهای مرکزی کشورهای مختلف نگهداری می شد، می توانست برای جبران کسری «بیلانس پرداختها» مورد استفاده قرار گیرد. اما در کنار آن، ارزهایی هم که پشتوانه طلا داشتند و با نرخ معینی به آن قابل تبدیل بودند، نیز به عنوان «ارزهای ذخیره» شناخته شده و می توانستند مانند طلا مورد معامله قرار گیرند و همچون طلا می توانست در تسویه یا مساوی کردن حسابهای بین المللی به کار روند.

بنابر این که اغلب ساختارهای اقتصادی اروپا در نتیجه جنگ دوم جهانی متلاشی شد و نیاز به بازسازی اساسی داشتند، و از آنجا که ایالات متحده تنها اقتصاد پیشرفته یی در سطح جهان بود که عملاً از آسیبهای اقتصادی جنگ در امان مانده بود و به عنوان قدرت اقتصادی برتر جهان ظهور نموده بود، نظام مالی جدید که در این کنفرانس بر سر آن توافق شد، موقعیت ویژه و بسیار پر منفعتی را برای ایالات متحده پدید آورد.

ایالات متحده که در آن زمان در حدود هفتاد درصد ذخیره طلای پولی جهان را در اختیار داشت، تبادل طلا به دالر امریکایی را به قیمت هر اونس طلا مساوی به ۳۵ دالر امریکایی تضمین کرد و بدین ترتیب دالر هم مانند طلا به «پول ذخیره» تبدیل شد.

سایر کشورها با تعیین نرخ برابری پول ملی خود نسبت به دالر، عملاً رابطه مشخصی میان پولهای خود را با طلا برقرار می کردند.

باید اذهان کرد که «کینز»، اقتصاددان برجسته انگلیسی (نماینده کشور بریتانیا در کنفرانس برتون وودز) که منافع یک جانبه تبدیل دالر به «ارز ذخیره جهانی» را به خوبی درک نموده بود، پیشنهاد ایجاد یک پول فراملیتی را ارایه کرد که با مخالفت امریکا مواجه گردید، بنابر پافشاری این اندیشه پرداز علم اقتصاد، لیره انگلیسی نیز به عنوان پول ذخیره مورد قبول قرار گرفت، اما به تدریج و با افول آفتاب امپراطوری

بریتانیا، پول آن امپراطوری نیز اهمیت و موقعیتش را به عنوان «ارز ذخیره» از دست داد.

بعد از آن زمان، ایالات متحده امریکا، به برکت تعیین پول ملی خود، به عنوان «ارز ذخیره»، می توانست همه ساله در بیلانس تادیات خود کسر داشته باشد، بدون آنکه همانند کشورهای دیگر مجبور به اصلاح یا تعدیل آن گردد. این امتیاز به سبب آن به ایالات متحده امریکا داده شده که این کشور تبدیل پولش را به طلا تضمین می کرد، اما در عمل بنابر تسلط اقتصادی و سیاسی دولت امریکا بر بخش بزرگ جهان و نفوذ مالی - سیاسی آن بالای دولتهای سرمایه داری و کشورهای اطراف سرمایه داری، هیچ دولتی برای تبدیل ذخایر دالری خود به طلا اقدام نکرد.

میرهن است که در نخستین سالهای پس از جنگ دوم جهانی تقاضا شدید و در حال افزایش به دالر امریکایی در جهان وجود داشت، به عباره دیگر دنیا در عطش دالر می سوخت، زیرا اروپای جنگ زده و ویران شده، می بایست همه چیز را احیا و باز سازی کند و برای این بازسازی به سرمایه ثابت، تجهیزات و کالاهای مصرفی امریکا، نیاز داشت که بایست همه آنها با دالر خریداری می شدند.

چون اروپا در آن زمان منابع و درآمدی چشم گیری نداشت و اغلب چشمه های عایداتی آن کور گردیده بود، ایالات متحده امریکا از یک سو به منظور احیا و حفظ نظام سرمایه داری و تعمیق و استحکام پایه های آن در اروپا و همچنین ایجاد قدرت خرید برای کالاهای امریکایی و از سوی دیگر به هدف جلوگیری از گسترش، انکشاف و تحکیم سیستم سوسیالیزم جهانی، بخش اعظم دالر مورد نیاز اروپا را، خود در اختیار آنها می گذاشت. (طرح مارشال یکی از نمونه های بارز این اقدام بود).

از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۱ با آنکه بیلانس تجارت امریکا تفاضل صادرات نسبت به واردات کالاها و خدمات را نشان میداد ولی پیوسته با کسر بودجه مواجه بود که علت اصلی آن حجم عظیم سرمایه گذاریهای خارجی و مصارفات جنگی بود (جنگ ویتنام...).

با انباشته شدن دالر امریکایی در خارج از حوزه دولت امریکا (افزایش حجم دالرهایی شامل دوران اقتصادها و ذخایر ارزی) نسبت به طلای موجود در خزانه داری دولت

امریکا لریزه بر اندام این نظام (پایه طلا ارز) نمایان گشت، و دیگر تبدیل انباشته های چشم گیر دالر به طلا تحقق ناپذیر گردید.

در سال ۱۹۷۱، که ذخایر طلای پولی ایالات متحده امریکا به ۱۱ میلیارد دالر کاهش یافته بود و تنها میزان دالرهایی ذخیره و انباشته شده در خارج از امریکا به ۸،۶۷ میلیارد دالر بالغ می گردید، و خطر بحرانهایی دورانی نظام سرمایه داری اقتصاد جهانی را تهدید می نمود، ذهنیت تبدیل دالر به طلا اوج گرفت چنانچه برخی از سیاستمداران اروپایی، و در راس آنها جنرال دوگل رئیس جمهوری فرانسه، صدای تبدیل ذخایر دالر امریکایی را به طلا بلند کردند، نیکسون، رئیس جمهور وقت امریکا در ماه اگست سال ۱۹۷۱ رسماً تبدیل پذیری دالر به طلا را، بر خلاف تعهدات قبلی دولت امریکا، ملغی اعلام کرد و بدین ترتیب عمر «نظام پایه طلا ارز» رسماً به پایان رسید. یا به عبارت دیگر دولت امریکا دیگر مجبور نمی باشد تا سقف حجم دالر را متناسب به ذخایر طلای پولی خزانه داری خود حفظ بدارد.

با آنکه لغو تبادله دالر به طلا موجب کاهش ارزش دالر نسبت به طلا و نیز نسبت به ارزهای دیگر شد. (در فاصله سالهای ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۷ ارزش برابری دالر نسبت به ۱۰ ارز عمده جهان به طور متوسط در حدود ۱۹ درصد کاهش یافت). ولی نقش دالر را به عنوان «پول جهانی» از میان نبرد، این پول هم چنان به عنوان «ذخیره ارز» و «وسیله داد و ستد بین المللی» مورد استفاده قرار می گیرد و به عنوان عمده ترین «ارز ذخیره» مورد استفاده است.

بر اساس آمار منتشر شده توسط صندوق بین المللی پول (سپتامبر ۲۰۰۸) بیش از ۶۴ درصد کل ذخایر ارزی جهان (ذخایری که دولتها و بانکهای مرکزی کشورهای مختلف مالک آن هستند) به صورت دالر یا داراییهای دالری نگهداری می شود. باقیمانده به صورت یورو (۵/۲۵ درصد)، پوند انگلیس (۶/۴ درصد)، ین جاپان (۱/۳ درصد) و سایر ارزها (در حدود ۲ درصد) نگهداری می شوند. کل ذخایر ارزی جهان در حال حاضر در حدود ۹/۶ تریلیون دالر برآورد می شود.

- افزایش سقف استقراض دولت امریکا و نا کارآیی ساختار نظام مالی جهانی:

سیر تاریخی نظام ارزی بین‌المللی بیانگر آن است که این نظام از آغاز تاکنون مرحله‌های متعدد را طی نموده و الگوهای مختلف را به کار برده است.

در دوره اول نظام مالی جهانی، طلا بحیث پایه اساسی نظام عمومیت داشت، در این دوره میان ارز هرکشور با میزان معینی از طلا تعادل ثابتی برقرار بود، هرکشور سیاستهای انقباضی و انبساطی پولی را به وسیله عرضه و تقاضای طلا تحقق می‌بخشیدند، در واقع ارزش طلا معیار برای تدوین و اجرای سیاستهای اقتصادی کشورها بود، به بیان ساده پائین آمدن قیمت طلا به معنای لزوم اتخاذ سیاست انبساط پولی و بالا رفتن قیمت طلا به معنی نیاز به اجرای سیاست انقباض پولی بود، یعنی عرضه طلا در بازار و خارج کردن پول از دوران اقتصاد بود.

این نظام همزمان با تدارکات و وقوع جنگ جهانی اول، دیگر نتوانست جوابگوی رشد سریع فرآیند تولید کالا و خدمات و گسترش تجارت در سطح جهانی باشد، زیرا رشد اکتشاف ذخایر طلا بسیار کمتر از رشد رو به افزایش تولیدات کالاها و خدمات در جهان بود.

در فاصله بین دو جنگ جهانی (۱۹۲۲ تا ۱۹۴۴) کمبود پول به دلیل محدود بودن ذخایر جهانی طلا، باعث گردید که کشورهای جهان عملاً «نظام مالی پایه طلا» را کنار بگذارند. در این دوره نظام یکسانی در تبادل ارز بین‌المللی وجود نداشت. وضعیت سیاسی و شرایط اقتصادی پس از جنگ جهانی دوم، ایجاد ساختار جدید مالی و ظهور یک ارز بین‌المللی با اعتبار و قابل قبول برای همه کشورهای سرمایه‌داری و اقمار آنرا، برای حفظ و تحکیم پایه‌های سیستم جهانی سرمایه‌داری مفروض گردانید. دولتهای سرمایه‌داری در جنوری ۱۹۴۵، نظام جدید مالی «پایه ارز طلا» را در کنفرانس (برتون و وودز) که به اشتراک ۴۴ کشور بزرگ جهان در ایالات متحده آمریکا دایر گردید، به وجود آوردند و دالر امریکایی را به منزلت ارز جهانی پذیرفتند. همچنین صندوق بین‌المللی پول و بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه، را به حیث ساختارهای اساسی برای مدیریت نظام جهانی سرمایه‌داری ایجاد کردند.

صندوق بین‌المللی پول در سال ۱۹۶۷ برای جبران بخشی از نیاز رو به افزایش ذخایر پولی جهان، اقدام به ایجاد پول جدید به نام «حق برداشت مخصوص» نمود. این واحد پولی به عنوان دارایی ذخیره صندوق در سال ۱۹۶۹ تصویب گردید.

در سال ۱۹۷۱ کشورهای عضو صندوق توافق کردند که به منظور رفع و یا کاهش تفاوت ارزش طلا به دالر، نرخ برابری طلا با دالر از ۳۵ دالر فی اونس طلا به ۳۸ دالر فی اونس طلا افزایش یابد و همچنین کشورهای دیگر پول ملی خود را در برابر دالر تقویت نمایند. این توافق در حالی صورت گرفت که ارزش طلا در بازارهای آزاد اونس ۷۰ دالر رسیده بود. به سلسله همین اقدامات در سال ۱۹۷۳ نرخ رسمی برای فی اونس طلا (۲۲-۴۲) دالر تعیین گردید ولی هیچ یک از این اقدامها نتوانست پایه داری اصول اساسی، نظام پایه ارز طلا را تضمین کند.

در سال ۱۹۷۱، که ذخایر طلای پولی ایالات متحده آمریکا نسبت به دالر شدیداً کاهش یافته بود ذهنیت تبدیل دالر به طلا اوج گرفت، برخی از سیاستمداران اروپایی صدای تبدیل ذخایر دالر امریکایی را به طلا بلند کردند، دولت آمریکا در ماه اوت سال ۱۹۷۱ رسماً تبدیل پذیری دالر به طلا را، بر خلاف تعهدات قبلی خود دولت ملغی اعلام کرد و بدین ترتیب عمر «نظام پایه طلا ارز» رسماً به پایان رسید.

در سال ۱۹۷۳ بحران ساختاری مالی نظام سرمایه باعث گردید که بازارهای مالی عمده جهان برای هفته‌ها تعطیل گردد. بعد از بازگشایی بازارها صندوق بین‌المللی پول اجازه داد که اسعار تا سطوح معین شناور باشند. کنفرانس «جامائیکا» در سال ۱۹۷۶ نظام مالی شناور جدید را به رسمیت شناخت.

بحران اخیر در بازارهای مالی جهان به ویژه در بازارهای مالی ایالات متحده آمریکا، بار دیگر این واقعیت را آشکار ساخت که عوامل عمده این بحرانها در بطن ساختارهای نظام مالی مسلط بر اقتصاد جهانی نهفته است و یکی از علتهای اساسی آن سرعت زیاد افزایش دالر امریکایی بدون پشتوانه می باشد.

اقتصاددانان به خوبی می دانند که دولت ایالات متحده آمریکا، با امتیازاتی که در نظام مالی موجود جهانی دارد، بدون نگرانی از اثرات تورمی نشر دالر، به اجرای سیاستهای انبساط پولی می پردازد. (ادامه دارد)

قسمت چهارم):

نوشته احمد ضیا صدیقی سپهر:

راز پنهان ذخایر ارز جهان

ذخایر ارز کشورهای جهان بالغ بر ۹ تریلیون و ۶۰۰ میلیارد دلار امریکایی برآورد شده است، این رقم معادل ۱۱ فی صد کل تولید ناخالص داخلی جهان است. این ذخایر در قالب دلار امریکایی و یورو نگهداری می شود در حالیکه ذخایر طلا ۰،۵ تریلیون سنجش گردیده.

به نقل از «فارس - چین»، وبسایت «بانک کار آفرین ایران»، میزان ذخایر ارزی چین تا پایان ماه جون ۲۰۱۱ به بیش از ۳ تریلیون و ۱۹۷ میلیارد دلار امریکایی رسیده، باید گفت که افزایش سرمایه گذاریهای خارجی و مزاد چشم گیر بیلاس تجارت چین تاثیر زیاد در افزایش فزاینده حجم ذخایر ارزی چین داشته است.

مطابق به آمارهای منتشر شده، سهم یورو، در حال حاضر در ذخایر ارز جهان بیش از ۲۴% و از پوند ۱۲% محاسبه شده.

ارقام فوق نشان می دهد که عمده ترین ذخایر ارز کشورهای جهان به دلار امریکایی ذخیره شده است. به بیان ساده این بدین معناست که دسترنج و فرآیند کار و زحمت صادر کننده گان بزرگ کالاها و خدمات کشورهای که مزاد در بیلاس تجارت خویش دارند مانند چین و جاپان. و ذخایر زیر زمینی کشورهای عمده نفتی چون عربستان و روسیه و . . . به اقتصاد امریکا تزریق شده است، یعنی در واقع مصارف هنگفت دولت ایالات متحده امریکا از محل تولید سایر کشورهای جهان تأمین می شود، مسأله ماهوی و اساسی نظام مالی حاکم بر جهان در همین نکته نهفته است. اقداماتی که در راستای حفظ نظام مالی موجود جهانی از سوی امریکا صورت می گیرد، عمدتاً به لحاظ این است که ذخایر دالری کشورهای جهان و ایجاد دالر بدون پشتوانه، در واقع ثروت انباشته شده سایر کشورهای جهان را نصیب ایالات متحده امریکا کرده است.

حقیقت این است که ایالات متحده آمریکا طی نیم سده گذشته بزرگترین کشور صادر کننده دلار بوده، صادرات دلار می تواند همانند صادرات نفت و سایر منابع طبیعی و حتی بسیار سهل تر از آن ثروتهای عظیم باد آورده برای کشور آمریکا بیاورد.

در پایان سال ۲۰۰۹ میلادی، سهم مجموع مخارج دولت ایالات متحده آمریکا از تولید ناخالص داخلی آن فقط ۴۵٪ بوده متباقی از مدرک قروض بود.

نقش دلار به عنوان ارز واسط، در روابط بین المللی باعث وابسته گی اقتصادی جهان به دلار و به تبع آن وابسته گی به ایالات متحده آمریکا شده است. آمریکا از این اهرم برای فشار بر دیگر کشورها استفاده می کند. حجم دالرهایی در گردش (به صورت اسکناس)، در کشورهای دیگر هم اکنون در حدود ۵،۱ برابر اسعاریست که در ایالات متحده آمریکا در گردش است. به بیان دیگر امروز چیزی در حدود ۵۵۰ میلیارد دلار کاغذی در خارج از آمریکا وجود دارد که بین مردمهای این کشورها دست به دست می گردد.

رقم قروض دولت آمریکا دیگر یک رقم نجومی است. مطابق به فیصله کنگره ایالات متحده آمریکا اعتبار از ۲ اگست ۲۰۱۱، در میزان سقف مجاز قروض آمریکا ۲،۴ تریلیون دلار افزایش به عمل آمد و فعلاً سقف مجاز قروض آمریکا به ۱۶،۶ تریلیون بالغ می گردد. به بیان دیگر دولت ایالات متحده آمریکا با داشتن قروض ۱۶۶۰۰ میلیارد دلار مقروض ترین کشور جهان به شمار میرود.

آمریکا با افزودن حجم بیشتر دلار، برای پرداخت قروض خود پیوسته باعث کاهش ارزش دلار در مبادلات پولی شده و بحران اقتصادی خود را با استفاده از جایگاه بین المللی دلار به دیگر بخشهای اقتصاد جهان منتقل می نماید.

اغلب تحلیل گران اقتصادی به این باور اند که این دولت به هیچ صورت توانایی پرداخت قروض خود را طی سالهای نزدیک ندارد. هم اکنون روند رشد میزان قروض آمریکا ۳،۶ برابر روند رشد اقتصادی این کشور می باشد. پیشبینی می گردد که به زودی روند قروض دولت آمریکا تا ۵ برابر افزایش خواهد یافت این برای اقتصاد جاری جهان یک فاجعه به شمار می رود.

به نقل از خبرگزاری (گالف نیوز)، طبق گزارشهای ارایه شده از سوی موسسه «استاندارد اند پورز»، میزان کل قروض جهان تا سال ۲۰۱۵، به هشت تریلیون دالر خواهد رسید. که در این میان میزان کل قروض استرالیا، کانادا، چپان و نیوزیلند تا سال ۲۰۱۵ میلادی ۱۱۰۰ میلیارد دالر، میزان قروض کشورهای اروپایی ۴ تریلیون خواهد رسید. رشد قروض کشورهای جهان از نیمه دوم سال ۲۰۱۱ آغاز و تا پایان سال ۲۰۱۵ ادامه خواهد داشت.

دولت چین با داشتن ۳ تریلیون و ۱۹۷ میلیارد دالر ذخایر ارزی به بزرگترین کشور قرض دهنده جهان تبدیل شده است. در حال حاضر چین به عنوان عمده ترین وام دهنده به امریکا، بیشتر از یک تریلیون دالر از اوراق قرضه دولت امریکا را در اختیار دارد. بحران قروض اگست ۲۰۱۱ دولت امریکا، نگرانیهای شدید توام با اضطراب را در دولت چین به میان آورده است. این نگرانی تا حدی است که جو بایدن معاون رئیس جمهور امریکا، جهت گفتگو با مقامات دولت چین به آن کشور سفر نمود و با همتای چینی خود، «شی چنپینگ» گفت: (ثبات اقتصادی در جهان به حصول اتفاق نظر میان امریکا و چین بسته گی دارد).

واقعیت این است که افزایش سقف استقراض دولت امریکا، دولت چین و تولید کننده گان آن را سخت نگران ساخته است. رسانه های دولتی چین از «اعتیاد!» امریکا به قرضداری انتقاد کرده و ضمن غیر مسوولانه خواند رفتار امریکا در این خصوص از دولت آن کشور خواسته اند که «بیش از موجودی جیب خود مصرف نکنند».

اصل مسأله این است که دولت چین با ذخایر عظیم دالر بدون پشتیوانه و با بیشتر از هزار میلیارد اوراق قرضه دولت امریکا که در اختیار دارد، فرآیند کار و زحمت ملیونها تولید کننده چینی را در گرو نظام سرمایه داری جهانی قرار داده است. حاکمان چین خود خوب می داند که دگرگونی نظام مالی بین المللی و رفع تسلط حاکمیت دالر بر اقتصاد جهان چیزی جز از اعلام رسمی ورشکست شدن دولت ایالات متحده امریکا نیست. دیگر پیامد ورشکسته گی اقتصادی دولت امریکا به همه گان روشن است.

منابع:

کتاب «جهانی سازی و مسایل آن» اثر: جوزف استیگلیتز،
گزارشهای اقتصادی سایت خبری بی بی سی، (صفحه اقتصاد)،
گزارش چهل و یکمین مجمع جهانی اقتصاد در داوس - سویس، منتشر شده سایت
دری بی بی سی ۲۷ جنوری ۲۰۱۱،
وبسایت «گروه بین المللی باشگاه خبرنگاران»
ویکی پدیا - دانشنامه آزاد،
سایتهای خبری معتبر جهان.